

آنان در آمده بودند بسختی و بدی رفتار میکردند. مثلاً در ممالک مصر و شام و عراق و ایران و خراسان که مردمی مانند ایرانیان، ترکان، قبطیان، نبطیان، رومیان، کلدانیان، سوادانیان و امثال آنان میزیستند همه نوع ستم و بیاداد نسبت باین ملل غیر عرب روا میداشتند. حتی آنهایی که از این اقوام مسلمان میشدند از گزند و آسیب محفوظ نمی ماندند و بیش از هر مورد در گرفتن باج و خراج بآنان اجحاف میکردند و مسلم است که چنین مردمی از خلفای بنی امیه متنفر بودند و میکوشیدند که از تحت استیاری آنان در آیند و از هر کجا که نهضتی بر ضد امویان پدید میگشت این مردمان ستم دیده بکمک آنان میشتافتند و بیش از هر کس موالی برای سقوط بنی امیه تلاش میکردند، چه که اینان پس از مسلمان شدن آب و ملک خود را از دست داده بودند و با جبار جز، سپاهیان اسلام (عربها) در آمده پای پیاده بدون مقرری و مستماری و حتی بدون خوراک مناسب بادشمنان بنی امیه مجبور به جنگ میشدند. از آنرو مخالفان بنی امیه در هر موقع از این فرصت استفاده کرده موالی را مقرری و خوراک و پوشاک داده بر ضد بنی امیه بسیج میکردند. و نخستین کسی که از این جریان استفاده نمود مختار بن ابوعبیده ثقفی بود که در سال ۶۶ بعزم خونخواهی (حضرت سیدالشهداء) حسین بکوفه آمد و گروهی از موالیان را با خود همراه آورد، عربها از این پیش آمد بر آشفته بمختار اعتراض کردند که چرا موالی را بر چارپایان سوار کرده و مثل عربها بدانها مرسوم و مقرری داده است؟ مختار با عربان گفت: اگر قول بدهید که در جنگ با امویان مرا یاری نمائید باشم اینهمین رفتار کنم. اعراب میان خود بمشورت برخاستند و یکی از آنان گفت اگر سخن مرا میشنوید با مختار همراه نشوید چه در آن هنگام میان شما اعراب اختلافی روی میدهد و مجبور میشوید با خود جنگ کنید و البته شکست خواهید خورد. چه از طرفی با دلیران و سواران عرب (که طرفداران بنی امیه هستند) می جنگید و از طرف دیگر موالی که دشمن تراز اعراب مخالف هستند بر ضد شما قیام میکنند و گرفتار دشمن عجم و شجاعت عرب خواهید شد.

خلاصه اینکه (موالی) با هر جنبشی که بر ضد امویان راه میافتاد همراه میشدند و از آن جهت نهضت های بسیاری (بنام خوارج) بر پا گشت تا آنجا که عربها را چنان بخاطر

رسید، قرشی بودن شرط خلافت نمیباشد ولی این فکر چند قرن بعد عملی گشت و در آن روزگار بیشتر مدعیان خلافت از خاندان پیغمبر برمیخواستند یعنی علویان فرزندان حضرت امیرسرعموی پیغمبر و عباسیان اولاد عباس عموی پیغمبر داعیه خلافت داشتند. و بجهاتی که گفته شد خراسانیان بیش از همه از بنی امیه متفر بودند از آنرو بسرکردگی ابومسلم خراسانی بکمک عباسیان شتافتند و مسلمانان غیر عرب نیز با آنان همراه شدند و البته نامسلمانان مقیم ممالک اسلام هم در این جنبش شرکت کردند و بنی امیه را شکست داده از پادر آوردند. عباسیان پای تخت را از دمشق بعراق منتقل کردند تا بدوستان و یاران خود (ایرانیان) نزدیک باشند. و چون دانسته بودند که علت عمده شکست امویان ستیزه جوئی و آزار ایرانیان بوده لذا آنان (عباسیان) سپاهیان و همکاران نزدیک خود را از میان ایرانیان برگزیدند و در عین حال دولشگر از قبیله ربیع و مضر (اعراب) باقی گذاردند و کوشش بسیار نمودند که میان عرب و عجم سازشی دهند، اما سعی آنان بجائی نرسید ناچار از عربها کناره گیری کرده بایرانیان مایل گشتند و مانند آنان کلاه ایرانی (قلنسوه) بر سر گزارده سپاهیان خود را مجبور کردند کلاه سر بگذارند. عربها از این پیش آمد خشنود نبودند و ابراز کراهت میکردند. اما مخالفت آنان نتیجه نداشت. در سال ۱۵۳ هجری منصور عباسی فرمان داد که ماستگان و ملازمان وی کلاه های بلند ایرانی سر بگذارند و ابودلامه شاعر اشعاری در نکوهش آن کلاه ها سرود ولی چنانکه گفتیم حرفش بجائی نرسید. ترجمه قسمتی از اشعار ابودلامه.

« ما از پیشوای خود (منصور) امید فزونی ها داشتیم. ولی او کلاه بلند برای ما آورد. واقعا کلاه های عجیبی است. مثل اینکه خمره های یهود را با سرپوش های سیاه مسیحیان پوشانیده بسر مردم نهاده اند.»

خلفای عباسی نه تنها ماستگان نزدیک خویش را از میان ایرانیان برگزیدند بلکه بادختران ایرانی ازدواج کردند و فرزندان آنان (زنان ایرانی) بمقام خلافت رسیدند. وزیران عباسی غالباً مانند برمکیان و غیره ایرانی بودند و از هر جهت طرف مشورت واقع میشدند و آنان هم ذره ای از خدمتگزاری و صمیمیت نسبت بخلفای عباسی دریغ نداشتند، چه که میدانستند با بودن عباسیان کشور آنان (ایران) آباد

و اصلاح خواهد شد.

عرب و بیعت

با این همه عباسیان نمیتوانستند یکباره از عربستان چشم پوشند چه که خانه کعبه در مکه و قبر حضرت رسول در مدینه بود و این دو مکان مقدس نزد تمام مسلمانان محترم بوده و هست و اساس خلافت عباسی نیز بر همین مبانی اسلامی بوده است. خلفای عباسی بیم داشتند که مبادا اهل مکه و مدینه از بی اعتنائی آنان با اعراب رنجیده خاطر گشته با آل علی بیعت کنند، از آن گذشته فقهای بزرگ اسلام در مدینه اقامت داشتند و جلب رضایت آنان نیز ضروری بود و بسیاری از خلفای پرهیز کار عباسی در هر امری از امور مهم مملکتی با فقهای مزبور مشورت مینمودند و نظر آنان را میخواستند. ایرانیان از این جریانات اندیشناک میشدند که مبادا دوباره عربها پیش بیایند و از آنان انتقام جویند از اینرو کوشش داشتند عربها را تا حدود امکان بر کنار سازند. و چون حج کعبه از ارکان مهم اسلام بود و خواه ناخواه خلفاء هم میبایستی بمکه و کعبه و حجاج توجه داشته باشند لذا ایرانیان ب فکر افتادند خلفای عباسی را وادار سازند محلی در مقابل کعبه در عراق بنا کنند و مسلمانان را بزیارت آن محل مجبور نمایند، منصور عباسی این فکر آنان را عملی ساخت و بنایی بنام قبة الخضراء (گنبد سبز) در عراق ایجاد کرد تا بدان وسیله از قدر و منزلت کعبه بکاهد و از آن گذشته منصور خوارباری را که از راه دریا بمدینه میفرستادند قطع کرد. اعراب که این وضع را دیدند عباسیان را کافر و ملحد دانسته بیعت آنان را باطل ساختند و با محمد بن عبدالله بن حسن نواده امیر المؤمنین علی (ع) بیعت کردند و مالک بن انس از فقهای بزرگ آن زمان باین معنی فتوی داد، از طرف دیگر بازماندگان اموی که باندلس رفته بودند در ابتداء بنام عباسیان دعوت میکردند و کم کم نام عباسیان را از میان برده با اسم خویش خطبه خواندند و چون از مرکز خلافت عباسی دور بودند کسی متعرض آنان نشد و چنانکه در جلد اول این کتاب گفته شد عبدالرحمن بن معاویه اموی باندلس رفته تدریجا در آنجا استقلال یافت. خلاصه اینکه منصور از پیشرفت محمد بن عبدالله بهراس افتاده و بازحمت و مشقت بسیار بروی دست یافته او را بقتل رسانید.

این گرفتاریهای منصور که از بی اعتنائی بحرین (مکه و مدینه) برای وی پیش آمد کرد باعث عبرت جانشین های او شد و پس از مرگ منصور پسرش مهدی برعکس پدر متوجه احترام و اهمیت حرین شد. و همینکه بخلافت رسید جامه نوینی تقدیم کعبه نمود و خود بمکه و مدینه رفت و موقعیکه در مدینه بود ۳۰۰ هزار دینار از مصر و ۲۰۰ هزار دینار از یمن برای او آوردند و تمام آنرا میان مردم مدینه تقسیم کرد، بعلاوه سی میلیون درهم از مالیات عراق با خود برده با اهل مکه و مردم مدینه بخشود. و یک صد و پنجاه هزار جامه بآن خلعت داد و مسجد حضرت رسول را وسعت داد و پانصد قراول و یساول از خاندان انصار انتخاب کرده و با خود بعراق آورد و املاک بسیاری بآن تبول داد و نیز فرمان داد نهری بنام (صله) در اراضی واسط کنند تا مزارعی از آن مشروب گردد و محصول آن املاک تازه را وقف مخارج حرین نمود. جانشینان مهدی نیز مانند وی نسبت بحرین اکرام و احترام فراوان میدول میداشتند و هر وقت که به حج میرفتند و یا برای فرزندانشان خود بیعت میخواستند هدایای بسیار تقدیم حرین کرده بمردم مکه و مدینه احسان فراوان مینمودند.

چنانکه در سال ۱۸۶ هرون پسر خود امین و مأمون بحج رفت و سه مرتبه بنام خود و دو فرزندش با اهل مدینه بذل و بخشش کرد. و با اهل مکه نیز احسان بسیار نمود بقسمی که بخشش های وی یک میلیون و پنجاه هزار دینار بالغ شد. سپس دو فرمان ولایت عهد یکی بنام امین و دیگر بنام مأمون نگاشته در حرم کعبه نهاد و از آن پس مخارج حرین جزء بودجه دولت در آمد. و خلفای عباسی متوجه اعراب شده با آنان مدارا و ملامت میکردند چون نیرومندی اعراب را یکی از موجبات بقای سلطنت خود میدانستند و در عین حال نمی توانستند از ایرانیان چشم پوشند چه که وزیران و مشیران آنان ایرانی بودند و در نتیجه این جریان روز بروز رقابت عرب و عجم فزونی می یافت تا بالاخره میان امین و مأمون اختلاف در گرفت و چون مادر مأمون ایرانی و اهل خراسان بود از خراسانیان که دانی های او محسوب میشدند کمک گرفت و سپاهیان عرب بطرف امین رفتند، زیرا مادر امین هاشمیه (زبیده دختر عموی هرون) و عرب بود. خلاصه اینکه میان دولشکر عرب و عجم جنگ شروع شد و ایرانیان بعربها پیروز گشته

مأمون بخلافت رسید و طبعاً نفوذ و قدرت ایرانیان فزونی یافت. عربها از این وقایع بخشم آمده از گوشه و کنار بمخالفت مأمون برخاستند تا مگر او را خلع کرده دیگری را خلیفه سازند. مأمون طبعاً از این جریانات آگاه میشد و پیش از پیش در تحقیر و کنار ساختن اعراب میکوشید تا موقعی مأمون بشام آمد و یکی از اعراب ویرا در تحقیر اعراب ملامت نموده گفت ای خلیفه عربهای شام را نیز مانند عجمهای خراسان بنواز مأمون در پاسخ چنین اظهار داشت :

«بخدا سوگند بگزاره گفتمی چه اگر من قبیله قیس را از اسب بزیر آوردم برای آن بود که می دانستم اگر بمانند يك درهم در خزانه من باقی نمیگذارند و اما مردم یمن نه آنان مرا دوست دارند و نه من آنها را دوست دارم بزرگان قبیله قضاعه نیز در انتظار سفیانی هستند تا بدو پیوندند و از موقعی که خداوند پیغمبر خود را از قبیله مضر برانگیخت قبیله ربهه بر خدای خود خشمناک شده اند».

و چون در سال ۲۱۸ معتصم خلیفه شد ترکان و فرغانیان را تربیت کرده مقرب در گاه ساخت و اعراب را یش از پیش خوار و زبون نمود و دست آنان بکلی از کارها کوتاه شده نزد دولتیان ناچیز و حقیر شدند. حتی امارت مصر که تا آن زمان بدست عربها بود تدریجاً از اعراب سلب شد و آخرین والی عرب مصر عبسه بن اسحق میباشد که در سال ۲۳۸ واپسین والی عرب آن کشور بود. معتصم برای اینکه کاملاً از اعراب دور شود شهر بغداد را رها کرده شهر تازه ای بنام سامرا بنا کرد و سپاهیان خود را بدانجا انتقال داد. در همان اوقات پاره ای از امیران عرب از معتصم اجازه حج رفتن خواستند و چون معتصم از مسافرت آنان بحجاز بیمناک بود لذا در شهر سامرا مقدماتی شبیه کعبه و منی و عرفات ایجاد کرد و امیران را که میخواستند بمکه بروند فرمان داد در همان نقاط اعمال حج بجا آرند و باین ترتیب نام عرب یش از پیش پست گشت، چنانکه در امثال آن زمان چنین مشهور شد که عرب مانند سگ است لقمه نانی جلویش بینداز و مغزش را بکوب و باین مثل که میگفتند ناپیغمبری مانند محمد (ص) نباشد و سبب پیروزی اعراب نگردد يك عرب در دنیا بخودی خود دستگاز نمی گردد و وزیران و بزرگان لشکری و کشوری عموماً غیر عرب (ایرانی، ترك، دیلم و غیره) بودند و خلفاء توجهی

باعراب نکرده باپول و شمشیر بر قدرت خود میافزودند .

عربها هم آشکارا بر ضد این جریانات اعتراض داشتند و هر کس بایرانیان و مانند آنان (ترك و دیلم و غیره) اظهار محبت میکرد مورد کینه و حمله اعراب واقع میشد اگر چه خود خلیفه بود ، چنانکه پس از مرگ معتصم و جلوس برادرش واثق دعبل خزاعی شاعر نامی آن زمان که در صمیره اقامت داشت راجع بمرگ آن خلیفه و آمدن این خلیفه اشعاری سرود و در جلد اول کتاب نیز بمناسبتی آنرا ذکر نمودیم و اینک ترجمه پاره ای از آن اشعار :

« سپاس خدایرا که برای مردن اهل بدعت عزادار نیستیم و صبر شکنیانی لازم نداریم .

نه از مردن آن خلیفه کسی غم خورد و نه از آمدن این خلیفه کسی شاد گشت .»
خلاصه اینکه جامعه اسلامی در زمان خلفای راشدین کاملاً عربی بود و هدفی جز انتشار دیانت اسلام نداشت و این هدف را از آنرو با صمیمیت تعقیب میکردند که بر سالت حضرت رسول اکرم حقیقتاً مؤمن بودند و دعوت باسلام را امر محکم خدای تعالی میدانستند ولی در زمان امویان اگر چه جامعه اسلام بعربیت سابق استوار ماند ولی حکومت دینی و خلافت مذهبی بسلطنت سیاسی استبدادی تبدیل یافت و هدف اصلی جمع آوری مال بود و در زمان عباسیان جامعه عربیت از بین رفت و خلفای عباسی برای بدست آوردن مال بمالازمان و مأمورین غیر عرب متوجه شدند و آنانرا مقرب ساخته بکارها گماشتند و علاوه بر این باغیر عرب مزاجت کردند و در نتیجه خلفایی از عباسیان پدید آمد که از طرف مادر عرب نبودند . ملل غیر عرب (ترك ، فارس ، دیلمی ، فرغانی ، سندی و غیره) برای تحصیل مقام و قدرت و نفوذ (چنانکه خواهیم شرح داد) بنای مسابقه را گزارده بجان یکدیگر افتادند .

ثروت عباسیان

در دوره نخست

اکنون باصل موضوع میرسیم ، زیرا ثروت دولت اسلام تا آن زمان بحد کمال نرسیده بود و اساس گفتگوی ما مربوط بهمین دوره میباشد. باید دانست که ثروت هر دولتی عبارت از مقدار مالی است که پس از وضع مخارج باقی میماند و گرنه فزونی در آمد، ثروت حساب نمیشود. چه که ممکن است هزینه بیش از درآمد باشد و چیزی برای دولت باقی نماند، با اینوصف میگوئیم که عباسیان در دوره نخستین ثروت بسیاری بهم رساندند و اگرچه میزان در آمد و هزینه عباسی در زمان پنج خلیفه اول آن دوره بدست نیامده ولی میزان ثروت آنان از اموالی که ذخیره نموده بودند آشکار میگردد. و اما علت معلوم نبودن میزان در آمد و هزینه دوران آن پنج خلیفه این است که بواسطه کشمکش امین و مأمون (پسران هرون) تمام دفاتر و صورتحسابهای دولتی طعمه حریق گشت همانطور که در واقعه جمادج سال ۸۲ هجری اوراق و اسناد بنی امیه آتش گرفت.

ثروت در اوایل دوره عباسی

اولین خلیفه عباسی ابوالعباس سفاح است که از ۱۳۲-۱۳۶ مدت چهار سال فرمانروا بود ، و تمام آن مدت را در میدان جنگ گذرانیده ثروتی نیندوخت و پس از مرگش در جامه - خانه وی، نه جبه، چهار پیراهن ، پنج شلوار، چهار طلیسان ، سه بالاپوش یافتند . پس از سفاح منصور از ۱۳۶ تا ۱۵۸ مدت ۲۲ سال خلافت کرد . وی مرد با حزم و احتیاطی بود و برای مبارزه با حوادث و اتفاقات (نه از روی لثامت) اموال فراوان گرد آورد و پس از مرگش ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار در خزانه یافتند و اگر بحساب آنروز هر دیناری را پانزده درهم حساب کنیم ذخیره منصور هشتصد و ده میلیون درهم بوده است (هر درهم مساوی بایک فرانک فرانسه است). منصور هنگام مردن پسرزند خود مهدی چنین وصیت نموده گفت: بقدری برای تو مال ذخیره کرده ام که اگر ده سال

تمام مالیات وصول نشود هزینه لشکری و کشوری و مقرری اولاد پیغمبر و مصارف مرزی از این اموال پرداخت خواهد شد، این اموال را بخوبی نگاهدار چه تا خزانه معمور و پر پول باشد تو محترم و گرامی خواهی بود.

همین سفارش و وصیت منصور به پسر میرساند که وی مردی با فکر و تدبیر بوده و پیوسته فکر روزهای سخت و پیش آمدها را داشته است. بطور کلی تمام عملیات منصور بر خردمندی و هوشیاری او گواه میدهد و در واقع سلطنت عباسیان با تدبیر و نقشه و مبارزات منصور استقرار یافت چه که وی برای سرکوبی مخالفان جنگهای سخت کرد و مبالغ هنگفت مصرف نمود. از آنجمله در سال ۱۵۴ ششصد و سی میلیون درهم در جنگ با خوارج افریقیه خرج کرد و از همین يك رقم باید بمصارف عظیم سایر جنگهای وی پی ببریم. چه که وی غالب اوقات خود را بجنگ با مخالفان اشتغال داشته است. منصور علاوه بر مصارف جنگی مبالغ گزافی بکسان و نزدیکان خویش بخشش میکرد و چنانکه در ظرف يك روز ده میلیون درهم میان خویشاوندان خود بخش نمود. تنها برای ساختمان بغداد ۴۸۳۳۰۰۰ درهم مصرف کرد و البته این مبلغ غیر از مبالغ دیگری است که صرف آبیاری و ساختن پلها و سدها شده است با این محاسبه میتوان بخوبی پذیرفت که در زمان منصور هزار میلیون (يك میلیارد) درهم بخزانه رسیده بوده است و هر گاه آن مبلغ را به بیست و دو (سالهای حکمرانی منصور) تقسیم کنیم بطور متوسط سالی ۴۵ میلیون درهم میشود و علاوه بر این مالیاتهای معمولی البته منصور مبالغی هم از دارائی عاملان پس از عزل آنان بنام استخراج برداشت میکرد. منصور اموالی را که بآن عنوان از عمال خود میگرفت جدا جدا در خزانه مخصوص میگذازد و آن خزانه را بیت المال مظالم مینامید. اما همینکه اجلس نزدیک شد پسرش مهدی گفت اموالی که باین طریق از عمال گرفته و جمع نموده ام پس از مرگ من بآنان بازگردان تا تو در نزد آنان محبوب و محترم باشی. مهدی هم به وصیت پدر عمل کرد و اموال را بصاحبانش پس داد، شاید تصور شود قسمت عمده ثروت منصور از اموال امویان بوده چه که آنان نیز ثروت بسیاری بهم زده بودند. اما این تصور اشتباه است، چه که منصور ثروت بنی امیه را در خزانه مخصوصی جمع کرده

و آنرا خزانة اموال خانواده لعنت میخواند . با این همه ثروت منصور در برابر ثروت هرون ناچیز و اندک می نمود چه که پس از مرگ هرون نهصد میلیون و کسری درهم در خزانة وی یافتند در صورتیکه وی مانند منصور بیست و دو سال خلافت کرد و بواسطه جود و سخاوتی که داشت مبالغ زیادی در ایام خلافت بذل و بخشش نمود، معذالک نهصد میلیون موجودی او بود ، ممکن است این توهم پیش آید که ثروت هنگفت هرون باقیمانده ثروت مهدی و هادی میباشد در صورتیکه چنان نبوده است . زیرا مهدی بواسطه بلند همتی و دست و دل بازی که داشت تمام موجودی خود را مصرف کرد و هادی نیز بیش از یکسال و اندی خلیفه نبود . مهدی از ۱۵۸-۱۶۹ خلافت کرد و آنچه را در آمدت گرد آورد بضمیمه موجودی پدر خود منصور بذل و بخشش کرد . مثلاً عبدالله بن مالک را در یکموقع چهارصد بار استر درهم بخشید و با این جود و کرم طبعاً چیزی در خزانة آن خلیفه باقی نمانده بود که برشید برسد و آنچه از رشید باقی مانده بود قطعاً عمل کرد خود او بوده است . نکته دیگر اینکه اگر چه مدت خلافت هرون و منصور یکسان بوده ولی منصور مانند هرون بذل و بخشش نداشته است همینکه بذل منصور و بذل و بخشش هرون با میزان موجودی هر دو مورد دقت واقع شود معلوم میگردد که در آمد زمان هرون خیلی زیادتر از در آمد دوره منصور می باشد و از نتایج جود و سخای هرون یکی میزان در آمد و اموال و املاک بر مکیان است که در نتیجه سخا و تمندی هرون دارای آن همه ثروت و مال شدند .

پس از مرگ هرون امین و مأمون پسران وی بایکدیگر جنگیدند ، امین در بغداد بود و مادرش زبیده خزانة هرون را باختیار وی گذاشت جنگ امین و مأمون چند سال ادامه یافت امین در ظرف آمدت قسمتی از اموال را بمصرف جنگ رسانید و قسمت دیگر را میان خواجه سرایان و کنیزکان و ندیمان و ملازمان خود تقسیم نمود . چه که وی تمام اوقات خود را بعیش و عشرت میگذراند و از دیدار و ملاقات برادران واقوام کناره میگرفت . اما مأمون در خراسان اقامت داشت و بالاخره در ۱۹۸ هجری امین کشته شد و تمام ممالک اسلامی بتصرف مأمون در آمد و البته خراسانیان بیش از پیش اقتدار و نفوذ یافتند چه با کمک آنان مأمون بر امین غلبه کرد . خلاصه آنکه

پس از استقرار امنیت مأمون بترجمه کتابهای علمی و نقل و انتقال علوم و فنون از دیگر زبانها بزبان عربی پرداخت و شرح این مطالب در جلد آخر کتاب که به علوم و ادبیات اختصاص داده شده خواهد آمد.

در دوره خلافت مأمون ثروت دولت افزون گشت چه بواسطه پایان جنگهای داخلی و استقرار امنیت مردم بزراعت و تجارت پرداختند. مدت خلافت مأمون مانند مدت خلافت پدرش هرون و جدش منصور بیست و دو سال شد اما میزان موجودی خزانة مأمون در هنگام مرگ معلوم نیست و شاید این موضوع هم مثل سایر مطالب از میان رفته است چه که تاریخ نویسان آن ایام باینگونه مطالب اهمیت نمیدادند.

بهر حال اندوختن مال پس از خلفای راشدین (حتی در زمان عثمان . مترجم) میان فرمانروایان اسلام معمول بوده است و از قرار مذکور عبدالرحمن ناصر خلیفه اموی که از ۳۰۰ تا ۳۵۰ در اندلس حکمروا بود تا سال ۳۴۰ مبلغ بیست میلیون دینار پس انداز داشت، در صورتیکه مالیات اندلس در زمان آن خلیفه بقرار زیر بوده است:

۱ - مالیات معمولی	۵۴۸۰۰۰۰ دینار
۲ - مالیات بازار و خالصه	۷۶۵۰۰۰ دینار
جمع کل	۶۲۴۵۰۰۰ دینار

علاوه بر این در آمدها ناصر مبالغ زیادی از بابت خمس غنایم نیز میگرفت و فقط يك سوم کلیه در آمد خود را بمصرف سپاهیان میرسانید ابن خلدون میگوید: « پس از مرگ ناصر پنج هزار میلیون دینار در خزانه وی موجود بود. گرچه این مبلغ بسیار گزاف مینماید اما ابن خلدون علاوه بر آنکه مبلغ مزبور را برقم ذکر نموده از روی وزن نیز تأکید میکند و مقدار آنرا پانصد قنطار مینویسد. و در هر حال اظهار چنین موضوع مبالغه آمیزی از فیلسوفی مثل ابن خلدون دور از رسم و عادت معمول بنظر میآید و دلیل بر گزافه گوئی ابن خلدون آنکه ابن حوقل از نویسندگان معاصر آن خلیفه میگوید: همینکه ناصر مرد و پسرش حکم بخلافت رسید مقداری از اموال و دارائی بزرگان را مصادره کرده بخزانة فرستاد و مجموع موجودی پدر او با آنچه که خود حکم مصادره

کرده بود بچهل میلیون دینار بالغ میشد و بنا بر گفته ابن حرقل آن مبلغ (چهل میلیون دینار) بسیار زیاد بوده و هیچ دولتی در آن زمان چنین موجودی مهمی نداشته است. و این گفته ابن حرقل از آن است که در آن ایام دولت عباسی رو با انحطاط گذارده بود و خلفا و امرای عباسی برای بدست آوردن مال کشمکش داشته اموال یکدیگر را مصادره مینمودند.

بهر حال در زمان مأمون بیش از هر موقع دیگر موجودی نقدی خزانه دولتی پس از وضع مخارج افزون گشت، بقسمی که پیش از آن موجودی نقدی خزانه دولتهای اسلامی و غیر اسلامی بآن میزان نرسیده بود. و مقدار این مالیاتهای هنگفت را از مقدمه ابن خلدون نقل میکنیم که او آنرا از دفاتر دولتی نقل کرده است و قدیمی ترین صورت حسابی است که از دولتهای اسلامی بدست ما رسیده است و سپس دو صورت حساب دیگر مینگاریم که یکی از قدامه بن جعفر و دیگری از ابن خردادبه میباشد و تاریخ هیچیک از این صورت حسابها از او اسطر قرن سوم هجری تجاوز نمیکند و اینک هر سه صورت را مینگاریم و با یکدیگر مقایسه میکنیم تا میزان ثروت معلوم گردد.

اما لازم میدانیم که پیش از درج آن صورتها مختصری از اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام را در زمان مأمون بنگاریم تا تناسب شهرستانها نسبت به یکدیگر و تناسب آنان با پایتخت عباسیان (بغداد) معلوم گردد.

اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام

در زمان مأمون

حدود - از طرف مشرق هندوستان و کمی از چین و خلیج فارس ، از مغرب به مملکت روم و باصطلاح امروز دریای سیاه ، آسیای صغیر ، مدیترانه ، روسیه و بلغارستان. از شمال بلاد سریر ، خزر ، لان (در آسیا) جبال پیرنه (در اروپا) و باصطلاح امروز سیریه ، دریای خزر ، مدیترانه - از جنوب خلیج فارس و ممالک مجاور مصر و نوبه .

مساحت این مملکت و عدد نفوس آن در جلد اول این کتاب ذکر شده است . مملکت اسلام بچند ایالت (استان) تقسیم میشده و مساحت آن ایالت ها و روابط و نسبت آن ایالات بایکدیگر بحسب زمان و حکومت ها تغییر میکرده است و شرح ذیل عبارت از وضع جغرافیائی مملکت اسلام در زمان مأمون است که از کتب جغرافیائی آن زمان بخصوص تألیفات استخری و ابن حوقل نقل شده است .

مملکت مزبور به بیست اقلیم (استان) شرقی و هفت اقلیم غربی تقسیم میشده . از اینقرار :

هفت اقلیم یا مملکت و استان غربی :

دیار عرب (عربستان) جزایر و نواحی خلیج فارس ، دیار مغرب (ممالک شمالی افریقا) ، مصر ، شام ، جزایر مدیترانه و سواحل آن جزیره .

بیست اقلیم شرقی :

عراق ، خوزستان (اهواز) ، فارس ، کرمان ، مکران ، و بلاد جبل (عراق عجم) ، دیلم (گیلان) طبرستان (مازندران) ، جرجان (گرگان) ، قومس (سمنان و دامغان) ،

طوران (۱) سند ، آذربایجان ، بلاد آران (قسمتی از قفقاز) ، خراسان ، سیستان ، ماوراء النهر (آنطرف رود جیحون) خوارزم .
و اینک مختصری راجع بآن ممالک .

عربستان . یا جزیره العرب که از جنوب بخلیج فارس و آبادان میپویند و رود دجله در آنجا بدریا میریزد و بحرین نیز جزء آنست (۲) و از آنجا بعمان محدود میشود و از کرانه مهره و حضر موت و عدن گذشته بسواحل یمن و جدّه میرسد . آنگاه از مدین گذشته تا ایله منتهی میگردد و هر گاه نام خلیج فارس برده میشود منظور آبهای است که بلاد عرب را احاطه کرده است و آن قسمت که از باب المنذب تا ایله امتداد دارد به دریای قرمز یا قلزم مشهور است . و اما حدود خشکی آن از شمال غربی بشام و فلسطین امتداد مییابد و بخط منحنی از ایله تا بحر المیت (دریاچه بدبو) ، شراه ، بلفاء ، اذرعان ، سلمیه ، خناصره ممتد شده بفرات میرسد . و از ورقه بقر قیسیا و رحبه گذشته بکوفه و بطایح و واسط رسیده تا آبادان می آید :

اما تقسیمات دیار عرب چنین است :

۱ - حجاز مشتمل بر مکه و طایف و مدینه و یمامه و توابع آن .

۲ - نجد ، حجاز که به بحرین میرسد .

۳ - عراق و جزیره و شام و یمن (تهامه و نجد یمن و عمان و مهره و حضر موت

و بلاد صنعاء و عدن و توابع یمن نیز جزء این قسمت است) .

مقصود از خلیج فارس در جغرافی اسلام آن قسمت از آبهای بحر فارس ، خلیج فارس است که بر ممالک عرب نشین احاطه دارد و از مصب رود دجله

در عراق آغاز می گردد و بایله میرسد ، سپس خلیج فارس ، دریای عرب ، خلیج عدن ، دریای قرمز ، خلیج عقبه نیز جزء آن است و شرح آن قسمت ها فعلا مورد بحث نیست

۱ - مقصود از طوران خاک بلوچستان میباشد که فملا قسمتی از آن جزء ایران و قسمت بیشترش جزء پاکستان است . مترجم .

۲ - تا ظهور اسلام بحرین و قسمت عمده عربستان (یمن و غیره) جزء امپراطوری ایران بوده و اندکی پس از خلافت مأمون در زمان آل بویه فارس و متعلقات آن از جمله بحرین مجدداً بایران برگشت و اکنون نیز جزایر بحرین بموجب مذاکره و اسناد مهم تاریخی جزء لاینفک ایران میباشد . مترجم .

دیوار مغرب در اصطلاح جغرافی نویسان اسلام عبارت از سواحل افریقای شمالی واقع در حدود غربی مصر است و مشتمل بر چهار قسمت میباشد :

۱ - برقه ۲ - افریقیه یا تونس ۳ - تاهرت یا الجزایر ۴ - طنجه، سوس، زویله یا مراکش و اینک تفصیل مختصر هر يك از آن :

برقه شهری است که در سرزمین هموار حاصلخیز واقع شده و در صحاری آن طوایف بربر اقامت دارند. طرابلس غرب واقع میان برقه و افریقیه از سنگ بنا شده است سپس مهدیه و آنگاه تونس که شهر بزرگ و پر نعمتی است .

آنگاه قیروان بزرگترین شهر واقع در قسمت خشکی میباشد و پایتخت و مرکز تونس است . تاهرت که کرسی نشین آن تاهرت و سایر شهرهای آن سجد ماسه که از صحرا دورتر واقع شده است .

جغرافی نویسان اسلام اندلس را نیز جزء بلاد مغرب محسوب میدارند چه که در موقع فتح اندلس آن کشور تابع دیوار مغرب بوده است . بهر حال اندلس یا اسپانی کشور بزرگی است که پایتخت آن قرطبه است و حدود آن نیز مشهور میباشد . از شهرهای مهم آن : جیان، طلیطله، سر قسطه، لارده، وادی الحجاره، ترجاله، قوریه، مارده، باجه، غافق، لبله، قرمونه، استجه، ریه است . و بنا در آن شنترین، مالقه و جبل طارق و غیره میباشد .

مصر . حدود سابق آن مانند حدود امروزی است ولی در آن زمان بجه - نوبه تا دریای قرمز عقبه نیز جزء مصر محسوب میشده است .

شام . که آنرا سوریه می گفتند و به هفت قسمت تقسیم میشود از اینقرار :

۱ - اردو گاه فلسطین ۲ - اردو گاه اردن ۳ - اردو گاه حمص ۴ - اردو گاه دمشق ۵ - اردو گاه قنسرین ۶ - کرسی نشینها (عواصم) ۷ - شهرهای سرحدی (نفور) . اردو گاه فلسطین اولین اردو گاه شام میباشد، از طرف مغرب بمصر و رفح محدود میشود. از طرف شمال به «لجون» مشتمل بر یافا - اریحا - بیت لحم - غزه - شراه - بحر المیت (دریاچه بدبو) کوریسان - نابلس منتهی میگردد . شهرهای عمده آن رمله که حاکم نشین فلسطین بوده سپس اورشلیم یا بیت المقدس است .

اردو گاه دمشق : شهر عمده اش دمشق بزرگترین شهرهای شام و مشهور است .
 اردو گاه حمص . کرسی نشین آن حمص ، از شهرهای مشهور می باشد . سپس
 انطرطوس ، مسلمیه واقع در بادیه ، شیزر ، جاه ، که آنموقع از شهرهای کوچک
 شام بودند .

اردو گاه قنسرین ، حاکم نشین آن حلب که تا کنون بشهرت خود باقی است
 و چون در سر راه عراق و شهرهای سرحدی واقع شده بسیار مهم بوده است . قنسرین
 و معرفة النعمان (۱) از شهرهای کوچک این اردو گاه میباشد مقصود از عواصم یا کرسی-
 نشین ها قسمت بالای شام آنطرف حلب بوده و تا اسکندرونه (۲) امتداد می یافته است ،
 شهر عمده آن انطاکیه که پس از دمشق از شهرهای باصفای شام بشمار می آید و در
 زمان رومیان حاکم نشین شامات بوده است . اصطخری میگوید : انطاکیه باروی
 عظیمی داشته بقسمی که يك سوار بایستی دوروز راه پیماید تا اطراف آن باروراطلی
 کند . دیگر از شهرهای عواصم یکی باش در کنار فرات و دیگر بینج و در صحرای شام
 واقع است .

اما ثغور یا شهرهای مرزی پشت عواصم واقع شده بود تا کوه های طورس در
 آسیای صغیر امتداد می یافت و از شهرهای مهم آن سمیساط در کنار فرات ، ملطیه
 بزرگترین شهر مرزی و حصن منصور ، حدث ، مرعش ، زبطره ، هارونیه ، مصیصه ، اذنه ،
 طرطوس میباشد .

پاره ای از جغرافی نویسان اسلام ثغور و عواصم را یکجا عواصم میخواندند
 و چون منظور آنان از ثغور شهرهای مرزی است لذا آنرا بدو قسمت تقسیم کرده ، ثغور

۱- معرفة النعمان موطن ابوالعلاء معری است . ابوالعلاء فیلسوف بزرگ عرب و اسلام در سال ۳۶۳
 هجری در معره دنیا آمد و در سال ۴۴۹ در همانجا درگذشته بضاک رفت ، مهمترین تألیفات او
 سقطا الزند - لزومیات و رسالات النفران میباشد . وی از فلاسفه منشائم (بدین) و بقول فرنگی ها
 Pessimist محسوب میشود . مترجم

۲- اسکندرونه که اکنون ترکیها آنرا هاتای میگویند از بنادر مشهور شام در کنار مدیترانه و تا ۱۹۱۸
 جزء امپراطوری عثمانی بود سپس بسوریه ملحق شد و موقعیکه فرانسه از طرف سازمان ملل قیم
 سوریه بود بندر مزبور را در ژوئن ۱۹۳۹ به ترکیه بخشید و فعلا جزء ترکیه میباشد و قریب سیصد
 هزار جمعیت دارد و از آن عده قریب چهل درصد ترك و بقیه عرب و ارمنی و غیره میباشد . مترجم

امی (شهرهای مرزی شام) نفور جزریه (شهرهای مرزی جزیره العراق میگفتند).
 دریای مدیترانه
 مقصود جزایر واقع در آن دریا بوده که مسلمانان آنرا
 گشودند و اکنون جزء موضوع ما نمیشد.



ملك حسين پادشاه سابق حجاز از فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام

جزیره - قسمت شمالی بین النهرین (اراضی میان دجله و فرات) را جزیره
 سمت جنوبی آنرا عراق میگفتند. بکریه واقع در کنار دجله و انبار یا (هیت)

واقع در کنار فرات میان این دو قسمت قرار داشته است .

پاره‌ای جغرافی نویسان شهرهای واقع در آن طرف دجله و فرات را نیز جزء جزیره قرار میدهند و در هر حال جزیره از طرف شمال محدود است بمیافارقین و توابع آن از طرف مغرب برود فرات تا نزدیکی ملطیه ، از طرف جنوب بشهر هیت در کنار فرات و تکریت در کرانه دجله و از جنوب غربی بصحرای جزیره و از شرق بچبال و آذربایجان منتهی میشود .

جزیره مانند عراق شهر حاصل خیز پر نعمتی است ، مشهورترین شهرهای آن موصل در کرانه غربی دجله سنجار در وسط صحرا (در دیار سبله) بواسطه نخلستانهای ممتاز معروف میباشد. نصیبین با صفا ترین شهرهای جزیره میباشد . دارا شهر کوچکی میباشد رأس عین در زمین هموار در دیار مصر واقع شده . آمد در قسمت بالای دجله جزیره ابن عمر در کنار دجله - رقه - قرقسیا - حدیثه - هیت در کرانه فرات - حران شهر صابی ها (صبی ها) (۱) در وسط جزیره واقع است . رها در زمان سریانی ها مدارس عالی و دانشمندان نامی داشته است . سروج شهر حاصل خیزی است و تا کستانهای فراوان دارد .

قبیله ربیع در صحراهای خرم و سرسبز شمال شرقی و قبیله مضر در قسمت های حاصل خیز جنوب غربی اقامت دارند و قبل از اسلام نیز در همان نواحی بوده اند، هر دو قبیله بگله داری و تربیت اسب و شتر مشهورند و بحال شهری و ایلاتی در ده و شهر و صحرا زندگی میکنند . تکریت که بیشتر مردم آن مسیحی هستند آخرین شهر جزیره واقع در کنار دجله است .

عراق . عبارت از قسمت جنوبی بین النهرین و توابع آن است و از تکریت در کنار دجله بطور شمالی - جنوبی تا آبادان میرسد تا قسمت غربی شرقی آن از قادیسیه (کوفه) تا حلوان امتداد می یابد و اما محیط آن اگر تکریت را مبدأ قرار دهیم از مشرق بشهر زور و از جنوب شرقی بحلوان و سیروان و صمیره و حدود شوش تا آبادان میرسد

۱- صبی ها یا صابین که اکنون نیز در عراق و خوزستان اقامت دارند بقول مشهور از بیروان بجای معمدان هستند و مانند یهود انتظار ظهور مسیح را میکشند . مترجم

آنگاه بطرف بصره متمایل میشود ، از آنجا بطرف شمال غربی به بادیه و سواد بصره و بطائع (۱) تا کوفه میرسد ، سپس از شهر انبار در کنار فرات میگذرد و از شمال به تکریت میرسد و قسمت واقع میان دجله و فرات را سواد میگویند .

حدودی که گفته شد مربوط بدوران تمدن اسلام بود و البته با حدود فعلی عراق اختلاف دارد ، بخصوص که مجرای رودها تغییر یافته است و در هر حال بزودی مفصلاً در این باره صحبت میداریم . مشهورترین شهرهای عراق بغداد است که در دوره باعظمت تمدن اسلام پایتخت کل ممالک مسلمانان بوده . و بدست منصور عباسی احداث شد . بصره از شهرهای عربی و اسلامی است که در زمان عمر بنا شد . بصره بطایعی دارد که در باره آن صحبت میداریم . واسط نیز از شهرهای عربی است و حجاج آنرا در وسط سواد بنا نهاد . کوفه در کرانه غربی فرات از شهرهای عربی میباشد . دیگر از شهرهای عراق نهر و ان در مشرق دجله کنار نهری به همین اسم بوده که اکنون خشک شده است حلوان در انتهای حدود شرقی عراق شهر بزرگی در نزدیکی جبل (عراق عجم) قرار داشته است . دیگر حیره نزدیک کوفه و ابله نزدیک بصره است .

خوزستان . واقع در قسمت شرقی عراق میان فارس و عراق از طرف شمال بعراق عجم (جبال) از مشرق بفارس و اصفهان و از طرف مغرب بعراق عرب و از جنوب به خلیج فارس محدود است . شهر بزرگ آن اهواز است و گاه هم تمام خوزستان را بدان مناسبت اهواز میگویند و بچندین شهرستان تقسیم میشود از اینقرار :

شهرستان اهواز ، گندی شاهپور ، شوش ، شوشتر ، رامهرمز ، سرق ، عسکر - مکرّم و هریک از آن شهرستانها کرسی بهمان اسم دارد .

فارس . از طرف مشرق بکرمان ، مغرب به خوزستان ، شمال به اصفهان و دشت خراسان و جنوب و جنوب غربی بخلیج فارس محدود میباشد . این استان به پنج شهرستان تقسیم میشود که بزرگترین آن شهرستان استخر و کرسی آن استخر میباشد سپس شهرستان اردشیر خوره که حاکم نشین آن گور میباشد . شهر شیراز بزرگترین شهر فارس در این شهرستان است . امیر فارس در این شهر اقامت میکرده دفاتر دولتی

۱- بطائع جمع بطیعه بمعنای مرداب و باتلاق میباشد . مترجم

در آنجا بوده است. دیگر شهرستان داراب کرد و شهرستان بهبهان (ارگان) کرسی آن شهر ارگان (بهبهان) میباشد و شهرستان شاهپور حاکم نشین آن کازرون کوچکترین شهرستان فارس است. بیش از صد ایل کرد در صحاری و چراگاه های فارس اقامت دارند و محل اقامت آنان را سوم میگویند و مجموع آنان بیش از پانصد هزار خانوار میباشد که مانند عربها تابستان و زمستان از محل خود کوچ میکنند. (بیلاق و قشلاق میروند) و گاه در یک خانواده ده مرد یافت میشود که بعضی از آنان مزدور و بعضی چوپان و بقیه صاحب گله هستند و اگر معدل مردان هر خانواده ای را پنج نفر حساب کنیم جمعیت مردان ایل دو میلیون و نیم میشود با افزایش شماره زنان و کودکان بهمان تناسب مجموع آنان بیش از ده میلیون میگردد.

کرمان - واقع در مغرب فارس و مشرق مکران و سیستان (سیستان) از طرف شمال صحاری خراسان. و از جنوب به خلیج فارس محدود است. مساحت این استان از فارس بیشتر است. مشهورترین شهرهای آن سیرجان، بم، جیرفت و هرمز میباشد.

مکران - در مشرق کرمان واقع شده است - طوران و قسمتی از سند نیز در مشرق مکران میباشد. از طرف شمال به سیستان و هند، از طرف جنوب به خلیج فارس محدود است. این استان از کرمان بزرگتر است شهرهای نامی آن تیز، کیز، درک، رسک است.

طوران - از فارس کوچکتر است، در مغرب مکران و شمال شرقی سند و از جنوب به خلیج فارس محدود میباشد. مشهورترین شهرهای آن محالی، کیزکانان، قصدار است.

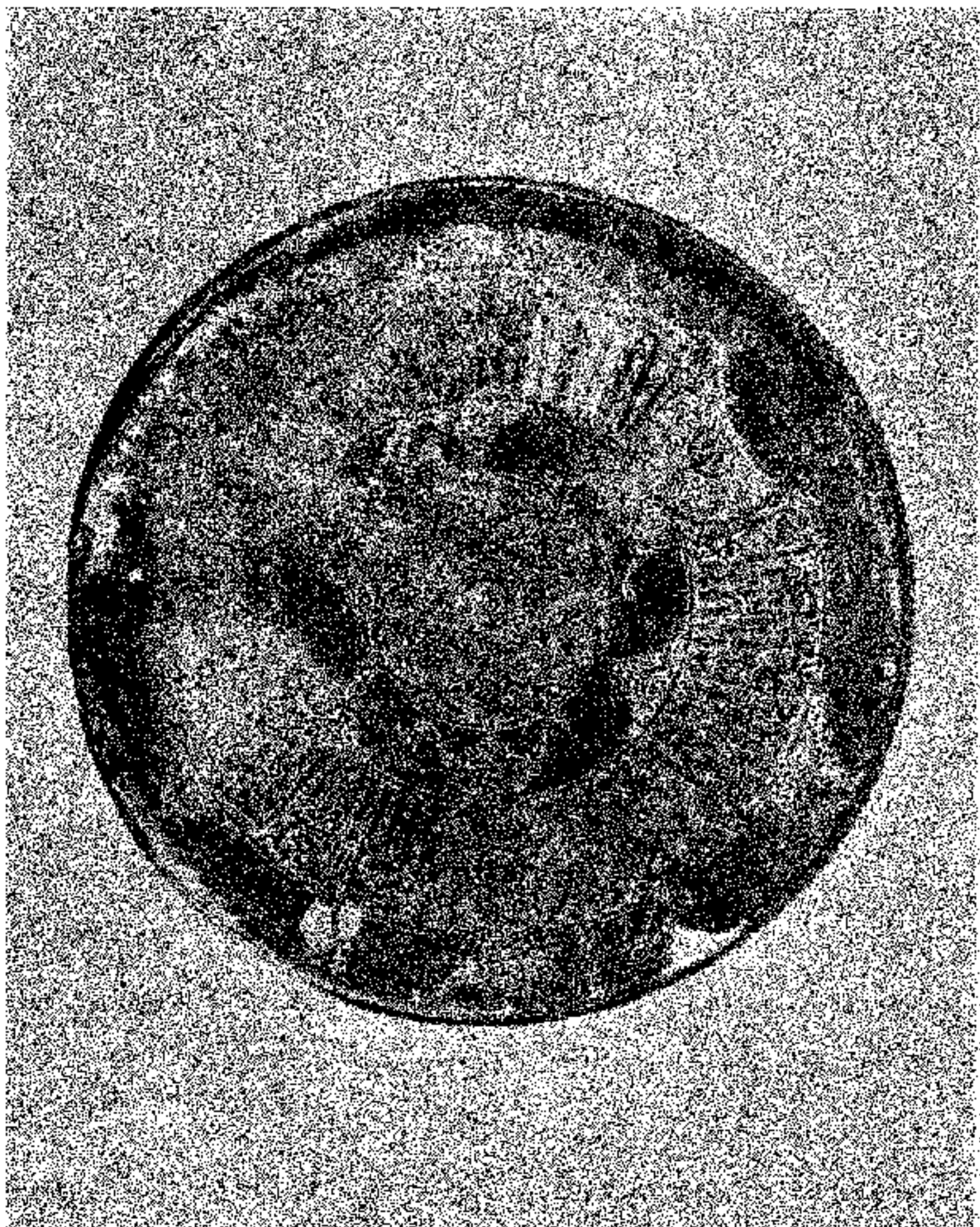
سند (۱) - آخرین حدود مملکت اسلامی در مشرق میباشد. مشهورترین شهرهای آن منصوره در خلیج رود مهران و در شبه جزیره واقع شده، مردم آن مسلمان

۱- فعلا ایالت سند جزء پنج ایالت کشور پاکستان میباشد از این قرار

آ- پاکستان غربی: سند جلوی بلوچستان - پنجاب غربی

ب- پاکستان شرقی: بنگال شرقی و قسمتی از اسام (ناحیه کپسلت) مترجم

هستند و بزبان هندی آنجا را برهمن آباد میگویند ، دیگر از شهرهای مشهور آن



ع- سینی بزرگ مس دارای گل و بوته و نوشته و روی آن آب نقره داده شده در زمان ملوک الطوائف دیبل در کناره دریا و میلتان میباشد ، استخری ایالت هکران و طوران و سند را جمعاً سند میخوانند .

ارمنستان . واقع در بالای جزیره از طرف مشرق باذربایجان و آران ، از طرف

مغرب بممالک روم (آسیای صغیر) ، از طرف شمال بجهال قبق (کوههای قفقاز) و از طرف جنوب بجزیره محدود میشود .

حاکم نشین آن دبیل و بیشتر مردم آنجا مسیحی هستند. اخلاط، قالیقله، اردن، میافارقین از شهرهای نامی ارمنستان میباشد و عده‌ای این شهر اخیر (میافارقین) را جزء جزیره میدانند و ما نیز چنان کردیم .

آذربایجان. در مشرق جزیره از طرف مغرب بجزیره و ارمنستان از طرف مشرق بدریای خزر و بلاد دیلم (گیلان) و از طرف شمال به اردن و از جنوب به جبال (عراق عجم) محدود است . حاکم نشین آن اردبیل . طول آن دو میل در دو میل است و مرکز حکمرانی و فرماندهی سپاه میباشد . مراغه شهر دوم آذربایجان و قبلا حاکم نشین آن استان بوده است. ارومیه (رضائیه) در کنار دریاچه (شراهه - رضائیه) سلماس، مرند ، شیز از شهرهای مهم آذربایجان است .

آوران . شمال آذربایجان از مشرق بدریای خزر، از مغرب ب ارمنستان ، از شمال بکوههای قفقاز، از جنوب بآذربایجان محدود میشود ، بردعه ، تفلیس ، باب ، (در بند) بیلقان ، شاوران و غیره از شهرهای نامی آن استان است .

مقصود از جبال قسمت کوهستانی فارس است که بچند استان **جبال - عراق عجم** تقسیم میشود. مشهورترین آن ماه کوفه که آنرا دینور میگویند و ماه بصره که آنرا نهانند میخوانند . بلاد جبال از مشرق بصحرای خراسان و فارس، از مغرب بعراق و جزیره ، از شمال بآذربایجان و دیلم وری و قزوین و از جنوب بخوزستان و عراق محدود است و دارای شهرهای مهمی است که از آن جمله همدان ، دینور ، ماسبدان اصفهان ، قم ، کاشان ، لرستان ، کرج ، قزوین . شهر زور و حلوان است .

مساحت همدان يك فرسخ در يك فرسخ و بارونی داشته که دروازه‌های آن از آهن بوده است .

دینور یا ماه (۱) کوفه دوثلث همدان است ، اصفهان دو شهر بوده که دو میل میان

۱- ادوارد براون در جلد اول تاریخ ادبیات ایران میگوید کلمه ماه که در کتب جغرافیائی اعراب آمده و بساهاست جمع بسته شده معرب کلمه ماد است و چون شهرهای مزبور (دینور و غیره) در مسافت قدیم بوده جغرافی نویسان عرب آنرا بماه کوفه و غیره تعبیر کرده‌اند . مترجم

آن دو شهر مسافت داشته است .

نیاوند یا ماه بصره در دامنه کوه واقع شده و از گل بنا گشته است . حلوان نیز در دامنه کوهی است که مشرف بر عراق میباشد . شهر زور نزدیک عراق است . قزوین بر فراز فارس و از شهرهای سرحدی دیلم است . قم برج و بارویی دارد و شهر حاصلخیزی است ، کاشان شهر کوچکی میباشد .

دیلم (گیلان) . کوهستان مشرف بر دریای خزر است ، از جنوب به قزوین و قسمتی از آذربایجان . و از شمال بر دریای خزر و از مشرق به قومس و از مغرب با آذربایجان محدود میباشد . مردم دیلم بعضی در کوهستان و بعضی در دشت اقامت دارند . ری ، البرز ، زنجان ، طالقان ، قزوین ، رویان از توابع دیلم است .

طبرستان (مازندران) . در مشرق دیلم در کنار دریای خزر از مشرق بگرگان و از مغرب بدیلم محدود است . بزرگترین شهر آن آمل ، سپس ساری از شهرهای پر آب و دیگر دماوند یا دناوند است .

گرگان . در مشرق و شمال مازندران از شمال بترکستان و از جنوب بقومس و از مشرق بخراسان و از مغرب بر دریای خزر محدود میشود ، بزرگترین شهر آن گرگان از آمل بزرگتر است . سپس استرآباد در جنوب و دهستان در کنار دریا قرار دارد .

در جنوب گرگان و طبرستان (مازندران) از طرف شمال بآن **قومس (سمنان و دامغان)** دو استان محدود میشود و از جنوب و مشرق بخراسان و از

مغرب به ری محدود میگردد . حاکم نشین آن دامغان است .

دشت خراسان . در وسط بلاد مشرق واقع شده است از شمال بقومس ، از جنوب

بفارس و سیستان ، از مشرق به سیستان و خراسان ، از مغرب بپنجاب و ری محدود میباشد جمعیت آن از بادیة العرب کمتر است ، بعضی از دشت های خراسان تابع فارس و کرمان و بعضی تابع خراسان است و چون بی آب است عبور از آن دشت ها (کویر) دشوار مینماید .

سیستان . واقع در شمال مکران از مشرق بدشتی منتهی میشود که میان مکران

و سند واقع است . از جنوب بمکران از شمال بهند و از مغرب بدشت (کویر) خراسان محدود

است . بزرگترین شهر آن زرند ، بست ، طاق و غیره است .

خراسان . بزرگترین و حاصل خیزترین اقلیم های (استانها) مشرق میباشد، از شمال شرقی بماوراءالنهر ، از جنوب شرقی بسند و سیستان ، از شمال بخوارزم و بلاد غز (ترکستان)، از جنوب بکویر خراسان و فارس و از مغرب بقومس محدود می باشد . خراسان بچند شهرستان تقسیم میشود که مهمترین آن نیشابور، مرو ، هرات ، بلخ ، کوهستان، طوس، نسا، ایورد، سرخس ، اسفراین ، بوشنگ ، بادغیس، گنج رستاق، مرورود، گوزگان ، طبخارستان، زم و آمل است .

حاکم نشین آن نیشابور بزرگترین شهر خراسان است و آنرا ابر شهر هم مینامند در جلگه همواری از گل بنا شده ، مساحت آن یک فرسخ در یک فرسخ میباشد . شهر مرو مشهور بمرو شاه جهان از شهر های باستانی خراسان است . خلاصه اینکه خراسان شهر های آباد پر جمعیت و زمین حاصل خیز دارد و درآمد مسلمانان از خراسان بسیار است .

ماوراءالنهر . آخرین استان شمال شرقی اسلامی است . از شمال به ترکستان و هند، از جنوب غربی بخراسان ، از شمال غربی بخوارزم ، و از جنوب به طبخارستان محدود است . رود جیحون میان خراسان و ماوراءالنهر جاری می باشد . شهر های مهم آن عبارت است از بخارا، سمرقند، کش ، نخشب ، بیکنده، ساغانیان ، فرغانه ، سفد ، شاش (چاچ)، اشروسنه ، خوقند .

خوارزم . استخری خوارزم را جزء ماوراءالنهر میشمارد چه که آن کشور تیکه خاک دراز اندامی است و در کرانه شمالی جیحون قرار گرفته است . از طرف شمال بدریاچه (اورال)، از جنوب بخراسان و سند، و از مشرق و مغرب بکویر های وسیعی محدود میشود . حاکم نشین آن خوارزم است .

این بود خلاصه ای از جغرافیای ممالک اسلامی در زمان مأمون و ارتباط و تناسب پاره ای از استانهای آن بایکدیگر که برای احاطه کامل بر وضع مالیاتی دوره عباسی دانستن آن لازم مینمود . و تنها کشور اندلس که جزء ممالک اسلامی بوده در قسمت مالیات مستثنی میشده چه که مالیات آن کشور در زمان مأمون به بغداد نیامده است .

نکته قابل ذکر اینکه مالیات هر يك از این ممالك با اسم آن مملکت یا استان پرداخت نمیشده زیرا بعضی از آن استانها جزء استانهای دیگر در میآمدند و در دورم های مختلف این وضع تغییر میکرده است. وجهی بسا که در صورت مالیات نام يك اقلیم ذکر شده و مقصود دویا سه اقلیم بوده که جمعاً تحت نظر يك والی اداره میشده است و در غالب موارد خلفاء بجتهائی که تعیین و شماره آن امکان ندارد يك عامل (والی) را بر چند اقلیم حکومت میدادند.

اکنون پیش از آنکه راجع بمالیات این ممالك و درآمد آن صحبت بداریم لازم است از ارتباط آن کشورها با بغداد پای تخت مملکت اسلامی از نظر وصول و ایصال مالیات بدان مرکز سیاسی و مالی مطالبی بنگاریم.

در جلد اول این کتاب هنگام گفتگو از استان و ممالك اسلامی **روابط ممالك عباسی با پایتخت** گفتیم که وضع حکومت مسلمانان در این ممالك بیشتر به

اشغال نظامی شباهت داشته است و در زمان خلفای راشدین

والیان (استانداران) در عین حال فرماندهان نظامی همان ممالکی بودند که خودشان آن نواحی را گشوده بودند فقط از مردم آنجا مالیاتهای مربوط را دریافت میداشتند و برای مسلمانان نماز جماعت پیا میگردند و سایر امور داخلی آن ممالك مانند گذشته (پیش از اسلام) اداره میشد. منتهی حکام اسلام نیز در آن نظارت داشتند. مأمورین وصول و ایصال مالیات نیز خود بومیان بودند و اگر مالیات و جزیه باهم جمع میشد از مجموع آن درآمد هزینه تحصیل داری و غیره را برداشت میکردند و بقیه را بوالی مسلمان میپرداختند. والی مسلمان مقرری سپاهیان و سرداران را میپرداخت و مبالغی هم برای ساختن و اصلاح پلها و سدها و غیره مصرف میکرد و هر چه میماند پایتخت (مدینه) میفرستاد.

پس از خلفای راشدین همینکه نوبت بمعاوینه رسید این وضع تغییر کرد. چه که وی برای سرکوبی مخالفان و دسته بندی احتیاج پول و همراهی اشخاص داشت و خواه و ناخواه ممالك اسلامی را طعمه عمال (والیان) قرار داده دست آنان را در کارها باز گذارد، سپس مسلمانان در صدد برآمدند که امور دفتری و مالی ممالك اسلامی

را خود اداره کنند و از آن رواز زمان عبدالملک دفترها بزبان عربی انتقال یافت و مأمورین دولتی هم از خود مسلمانان (عربها) انتخاب شدند. ولی تحصیل داران مالیه از خود اهالی بومی بودند، یعنی قبطی ها در مصر و دهقانان در ایران و عراق مالیاتهای مربوط را جمع - آوری میکردند، باین ترتیب که مأمورین بومی مالیات و جزیه و هر چه بود جمع کرده هزینه وصول آن را بر میداشتند و بقیه را بحاکم مسلمان میدادند. حاکم مسلمان هم پس از برداشت مخارج لازم اگر چیزی باقی میماند بمشوق میفرستاد و اگر کسری داشت از دمشق میگرفت. در زمان عباسیان نیز چنین بود ولی تدریجاً عمال (والیان) استقلال بیشتری یافته مقاطعه کار شدند، بعبارت دیگر خلیفه مبلغ معینی هر سال از والی يك یا چند ایالت میستاند و او را در جمع آوری در آمد و پرداخت هزینه آن ناحیه آزاد میگذارد و این حکومت را امارت استیلاء می خواندند.

چنانکه هر و ن ارشید با ابراهیم بن اغلب والی افریقیه همین معامله را کرد و آن کشور را بعد بسالی چهل هزار دینار با ابراهیم وا گذارد. در صورتیکه پیش از آن سالی صد هزار دینار بابت کسر در آمد افریقیه از مصر با فریقیه حواله میشد و همینقسم هر و ن یکی از بندگان خود را مأمور برقه نمود و در آمد آنجا را ۲۴ هزار دینار تشییت کرد. مأمون نیز مالیات خراسان و توابع را در سالهای ۲۱۲ - ۲۱۱ در مقابل دریافت مبلغ معینی بعبدالله بن طاهر وا گذارد (تفصیل آن بیاید) همینطور فضل بن مروان در فارس و اهواز و عمران بن موسی در سند رفتار کردند و رفته رفته این نوع مقاطعه رواج گرفته موجب استقلال والیان در نقاط حکمرانی خودشان شد.

در هر صورت مراد از در آمد دولت (در زمان عباسیان) مبلغ خالصی بوده که بطور مقاطعه یا غیر آن همه ساله پس از وضع کلیه مخارج بخزانة بغداد میآمده و بمصرف مأمورین دولتی مقیم بغداد و خود خلیفه و ملازمان و گماشتگان او میرسیده است و تفصیل آن بزودی خواهد آمد، ابن خلدون نیز این موضوع را تصریح کرده میگوید:

« آنچه که من نقل کرده ام در آمد خالصی است که زمان مأمون از اطراف ممالک اسلامی به بغداد میرسیده است. »

در این صورت شکی نیست که منظور از عایدات دولتی همان بولهای است که پس از وضع کلیه مخارج به بغداد میرسیده است.